

جنگیدن بر سر هیچ (ذکر مصیبتی برای دانشگاه)

نمی دانم تصور شما از دانشگاه چیست اما از نظر من دانشگاه در وضعیت به هیچ وجه مناسبی نیست. (بی جهت تاکید نکردم!) دانشگاه که باید مکانی برای یاد گرفتن زندگی و از معدود مکان هایی باشد که با علاقه دنبال چیزی که می خواهیم برویم تبدیل شده به جایی برای گرفتن نمره در سیستمی که دارای سیکل معیوب است.

در این متن سعی می کنم ابتدا مشکلات را عنوان می کنم و سپس سعی می کنم راه حل دهم.

این روزها نمره گرفتن راه های فراوانی دارد و از دردناک ترین صحنه ها دیدن صحنه بحث کردن سر نمره است. اساتیدی که گاهی عدالت را رعایت نمی کنند و دانشجویانی که نمی خواهند عدالت برقرار شود! متاسفانه اگر رو راست باشیم نمره مهم است. نمره آوردن باعث به وجود آمدن فرصت های جدید برای شما می شود. این موضوع انکار نشدنی است اما لاقط برای من ثابت شده اگر شب امتحان هم درس بخوانی معدل بالای ۱۷ داری درواقع به دست آوردن ۸۰٪ اول نمره به ۲۰٪ تلاش نیاز دارد و برای به دست آوردن ۲۰٪ باقی مانده عموماً به ۸۰٪ تلاش نیاز است. مشخصاً این عددها را از خودم در آوردم اما بدون توجه به عددها مفهوم این است که عموماً به دست آوردن نمره بالا کار دشواری نیست و در نتیجه آنقدرها ارزش نخواهد داشت. دنبال نمره بودن باعث شده است که فراموش کنیم تفاوت اصلی ما با هم و تمایز ما با هم باید در چیزی غیر از نمره باشد. فراموش کرده ایم که می توانیم کارهای بزرگتری کنیم. رو راست بگویم. به نظر من برای دانشجویان این دانشگاه زشت است که کار علمی جز درس خواندن نکنند. کارهای بسیار سخت تری هست که به عنوان دانشجو وظیفه داریم انجام دهیم و این کارهای ساده نباید دید ما را بسته نگه دارد.

چرا درس می خوانم؟ این سوالی است که باید حتماً جواب دهیم. یعنی اگر دیر جواب دهیم باعث خواهد شد برخی تصمیم ها به تعویق بیفتند و باید در نظر داشته باشیم در دنیای realtime ما تصمیم نگرفتن نیز یک گونه تصمیم است که ممکن است از هر گونه تصمیم دیگری بهای بزرگتری داشته باشد. امیدوارم به دام آن نیفتیم. این موضوع را مطرح کردم چون حس می کنم حداقل خودم باید بیشتر روی این موضوع فکر کنم و جواب قانع کننده بیابم و مسیرم را تعیین کنم.

در استارت آپ ها عموما گفته می شود ارزش گروهی که فعالیتی را راه انداخته اند عموما از محصول تولیدی بالاتر است. اصلا سیستم های agile روی همین موضوع رشد کردند و بزرگ شدند. در مورد دانشکده ما عموما فراموش کرده ایم آدم هایی که اطرافمان داریم و می توانیم فعالیت های خوبی را به کمک آنها شروع کنیم را قطعاً بعداً به این راحتی پیدا نخواهیم کرد. ارزش رابطه هایی که می تواند شکل بگیرد و دوستی هایی که پیدا می کنیم از هر نمره و پدیده ای بالاتر است. در واقع من فکر می کنم بعد از ۵ سال از پایان تحصیل عموماً چیزی جز سبک زندگی که یاد گرفته ایم و رابطه هایی که به دست آورده ایم چیز ارزشمند دیگری وجود ندارد.

صحبت های فاینمن از تجربه اش در برزیل واقعا جذاب است و پیشنهاد می کنم حتما مطالعه کنید. وقتی نوشته اش را می خوانید حس درد عمیقی را می کنید. انگار یک نفر روی زخم کهنه را باز کرده و با سمباده در حال کشیدن روی آن است. وقتی می گوید :

“اینها همه چیز را حفظ کرده اند ولی معنی هیچ کدام از حفظیاتشان را نمی دانند.”

مو به تن آدم سیخ می شود که چه جالب که ما هم در همین کثافت در حال غلط خوردن هستیم. درس هایی که ما را به حفظ کردن سوق داده اند و درک مهندسی ما را به سخره گرفته اند.

تا این جا که از دردها گفتم سعی می کنم درمانی نیز که به ذهنم می رسد را بنویسم :

ایجاد گروه های فعال در زمینه های متفاوتی مانند گیم ، اینترنت اشیا ، علوم داده و سایر زمینه های متفاوت و متنوع رشته کامپیوتر که قطعاً می توانیم علاقه خود را در آنها پیدا کنیم. و در مرحله بعد تولید محتوا و اشتراک از هر روشی مانند وبلاگ نویسی که باعث هم افزایی شود.